

روابط و مناسبات خاندان عربشاهی خوارزم با صفویان

دکتر محسن رحمتی*

چکیده

هم زمان با تشکیل دولت شیعی صفوی در آغاز قرن دهم هجری، اوزبکان دشت قباچاق نیز صفحات شمالی قلمرو تیموریان در ماوراءالنهر و خوارزم را تصرف کرده، در هر دو منطقه، به ترتیب دو خاندان شیبانی و عربشاهی زمام امور را در دست گرفتند. در ابتدای امر، علاوه بر اختلاف مذهبی، ادعای مالکیت اوزبکان نسبت به خراسان، عامل اصلی تصادم و درگیری آن‌ها با صفویان شد. اگر چه خاندان شیبانی این روابط خصمانه را تا زمان انقراض خود، ادامه دادند ولی خاندان عربشاهی در مناسبات خود با صفویه به گونه‌ای دیگر عمل کردند. اساس مناسبات عربشاهیان با صفویه، مبتنی بر نوعی تناقض بود. خوانین عربشاهی ضمن تعرض به مرزهای قلمرو صفوی، قتل، غارت، اسارت شیعیان ایرانی و فروش آن‌ها به عنوان برده، با دولت صفویه روابط دوستانه و صلح طلبانه مبتنی بر وفاق و همگرایی نیز داشتند که در آن علاوه بر ابراز دوستی و تبادل سفیر، به ارسال گروگان به دربار پرداخته و خود را تحت حمایت شاه صفوی در آوردند.

این مقاله در پی آن است که ضمن شناسایی تحولات درونی خوارزم در دوره حاکمیت عربشاهیان، روابط فیمابین خوانین عربشاهی با دولت صفوی را، با تأکید بر عوامل اثرگذار بر آن تبیین کند.

واژه‌های کلیدی

خان‌نشین خبوه، عربشاهیان، خوارزم، صفویه، اوزبکان.

* استادیار تاریخ دانشگاه لرستان rahmati.m@lu.ac.ir

سخن نخست

قبایل شیبانی، در بخش شمال شرقی الوس کوچی در ناحیه تیمون در سیبری غربی سکونت داشتند. با کوچ تۇتمش خان، خان اردوی سفید (آق آورده) به غرب، در اثر حملات امیر تیمور گورکانی (حک: ۷۷۱-۸۰۷هـ.ق/۱۳۶۹-۱۴۰۴م) و ادغام با اردوی زرین، بخش غربی سیبری عملاً در دست شیبانان افتاد که در زد و خورد میان ایلات، که همیشه در استپ وجود داشت، موقعیتی تحصیل نموده، در آن ناحیه صاحب قدرت شدند. (Bosworth, 2004: 545). ایلات ترک و مغولی (کرایت، جلایر، نایمان، قنقرات، دورمن، اونقوت، منغیت، سرای، نایمان و جز آن) که نیروی نظامی این خاندان شیبانی را تأمین می‌کردند، به دلایل نه چندان واضح به عنوان اوزبک معروف شدند () “ Encyclopaedia Of Iranica, vol.4:177, CentralAsia” . اوزبکان، در اوایل قرن دهم، منازعات تیموریان و خانان جغتای (که در متون به جتّه موسوم‌اند) را غنیمت شمرده، به سرکردگی شیبک خان اوزبک، به ماوراءالنهر حمله کرده و با غلبه بر هر دو دولت، قدرت را در ماوراءالنهر از رود طراز تا سواحل شرقی دریای مازندران بدست گرفتند (محمد حیدر دوغلات، ۱۳۸۳: ۱۴۸-۱۴۹، ۱۵۲-۱۵۴). در این رهگذر، دسته‌ای از شیبانان موسوم به عربشاهیان/ یادگاری‌ها^۱، که با شیبانان ماوراءالنهر اختلاف داشتند^۲، در ۹۱۷هـ.ق/ ۱۵۱۱م بر ناحیه خوارزم در مصب رود جیحون، مسلط شده، دولتی ایلیاتی به مرکزیت اورگنج (بعدها خیوه) بنیاد نهادند که به خان نشین (خانان) خیوه معروف است. اگر چه قلمرو این خان نشین شامل خوارزم، اطراف دریاچه خوارزم، منقشلاغ و اوستی اورت بود و بر بخشی از ایلات ترکمن که در کوهستان بلخان، حاشیه غرب و شمال غربی قراقوم و

شرق دریای مازندران ساکن بودند، نیز حکومت می‌کردند، اما در زمان اوج، بخشهایی از واحه آخال، دهستان و مرو را نیز (به صورت مقطعی و موقتی) زیر سلطه می‌گرفتند و بدین ترتیب از جنوب با ایران (سلسله صفوی) و در شرق و جنوب شرقی با شیبانان و بعدها جانیان (اشترخانان)^۳ همسایه بودند و قلمرو آنان از غرب تا دریای مازندران امتداد داشت و از شمال نیز با ایلات منغیت، قلماق (قلموق) و قزاق ساکن در دشت قبیچاق همسایه بودند. آن‌ها برای حفظ این قلمرو همواره با این همسایگان درگیر بودند و در این میان گاهی مغلوب شده و حتی برای مدتی استقلال خود را از دست می‌دادند اما بعد از مدتی دوباره به قدرت باز می‌گشتند. حکومت این خاندان، حدود دو قرن به طول انجامید که بیشترین روابط سیاسی را با صفویان داشتند، اما بدیهی است که این روابط، همیشه یکسان نبوده و در مقاطع مختلف در حال تغییر بوده است. زمانی این روابط، ستیزه جویانه بوده که در آن علاوه بر تعرض به مرزهای قلمرو صفوی، به آزار، غارت و اسارت شیعیان ایران و فروش آن‌ها به عنوان برده می‌پرداختند و زمانی دیگر روابط دوستانه و صلح طلبانه مبتنی بر وفاق و همگرایی داشتند که در آن علاوه بر ابراز دوستی و تبادل سفیر، به ارسال گروگان به دربار و درخواست حمایت نظامی از شاه صفوی هم می‌پرداختند. این بررسی در پی آن است تا ضمن شناسایی تحولات درونی قلمرو خان نشین خیوه در زمان عربشاهیان، عوامل و چگونگی تطور روابط فیما بین آن‌ها با دولت صفوی را جستجو کرده و مورد بررسی قرار دهد. به عبارت روشن‌تر هدف مقاله حاضر آن است که پاسخ روشنی به این سؤال بدهد که؛ روابط خان نشین خیوه با دولت مرکزی ایران در عهد عربشاهیان و صفویه چگونه بوده و تحت تأثیر چه

پایان بوالغازی خان، چیزی جز تکرار مطالب ابوالغازی نیست. اگر چه در خصوص حوادث بعد از انوشه خان منبعی ارزشمند محسوب می‌شود اما با توجه به انقراض خاندان عربشاهی بلافاصله پس از مرگ انوشه‌خان، عملاً برای این مقاله چندان قابل استفاده نیست. بنابراین کسب اطلاعات بیشتر درباره این خاندان فقط با استفاده از منابع تاریخی سرزمین‌های هم‌جوار به ویژه دربار صفوی مقدور است. حتی چنانکه دیکسون به درستی اشاره کرده «روایات مشروح و مفصل ابوالغازی خان، تنها به مدد متون تاریخی صفوی معنی‌دار می‌شوند» (Dickson, 1957:5). لذا به خاطر فقر منابع، مدارک و مستندات، تدوین تاریخ این خان‌نشین بسیار دشوار و ارائه گزارش منظم و مدون از تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی منطقه تحت حاکمیت عربشاهیان غیر ممکن است. بر این اساس تا کنون فقط اندکی از محققان به پژوهش درباره این خاندان پرداخته‌اند که از آن جمله می‌توان به رساله دکتری دیکسون اشاره کرد که در باب روابط ایران و اوزبکان شییبانی در خراسان در نیمه اول حکومت شاه تهماسب است و تنها در موارد معدودی، به تناسب موضوع، از اوزبکان عربشاهی هم یاد کرده است. البته ایشان در پایان رساله یک ضمیمه بسیار ارزشمند در باره تاریخ عربشاهیان بدان افزوده که در آن ضمن معرفی خاندان عربشاهی به نقل و مقابله روایات مختلف عربشاهی و صفوی درباره این خاندان پرداخته است. لذا اگر چه در باب روابط صفویه و عربشاهیان سخن نمی‌گویند، اما برای روشن شدن تاریخ عربشاهیان در نیمه اول قرن دهم کاری سترگ محسوب می‌شود.^۴ عباسقلی غفاری فرد نیز که به بررسی روابط اوزبکان و صفویان پرداخته، فقط چند بار درباره اوزبکان خوارزم سخن گفته و علاوه بر آنکه

عواملی قرار داشته است؟ البته از عوامل و مسایلی که صفویان را نیز به حفظ و تداوم اینگونه رابطه خرسند کرده بود، نباید غافل شد اما به لحاظ تفاوت ماهوی این دسته از عوامل و همچنین رعایت اختصار در متن مقاله، به ناچار فقط عواملی که عربشاهیان را به داشتن چنین روابطی با صفویان وادار می‌کرد مورد مطالعه قرار گرفته است. حضور دولت شییبانی در ماوراءالنهر و دشمنی همزمان آن‌ها با دولت صفوی و با عربشاهیان، رقابت‌های داخلی در قلمرو عربشاهیان و منازعات ایران با عثمانی اجازه ندادند که این واکنش جنبه تندی به خود بگیرد. از خوشبختی دولت صفویه، اختلاف میان اعضای خاندان عربشاهی و رقابت آن‌ها با شییبانیان به صفویان امکان داد تا با مداخلاتی مناسب با اهداف خود از اتحاد و پیوستگی آن‌ها به شییبانیان - که دشمن ایران - بودند جلوگیری کند. لذا با روی کار آمدن شاه تهماسب این مشکل حل و با سیاست دقیق وی، اختلاف با عربشاهیان خوارزم به تدریج به سوی وفاق و اتحادی دوجانبه علیه شییبانیان ماوراءالنهر کشیده شد.

پیشینه تحقیق

عربشاهیان خوارزم، از جمله خاندان‌های حاکمی هستند که به خاطر کمبود یا فقدان منبع، کمتر شناخته شده‌اند. چنانکه درباره تاریخ این خاندان تنها یک منبع اصلی (شجره ترک) در دست می‌باشد که آن هم در اواخر قرن یازدهم هجری توسط ابوالغازی بهادرخان یکی از اعضای خاندان عربشاهی نوشته شده و علاوه بر فاصله زمانی آن با وقایع قرن دهم هجری، لحن جانبدارانه آن نیز لزوم احتیاط محقق در استفاده از آن را ضروری ساخته است. بعد از وی نیز مونس میرآب کتاب فردوس الاقبال را در دربار همین خاندان نوشته است. اما در شرح مطالب خان‌نشین خپوه از آغاز تأسیس تا

برخی استنتاجات وی در این رابطه، خطا است، اوزبکان عربشاهی را تعیین هویت نکرده و میان آن‌ها با شیانیان هیچ تمایزی قایل نیست.^۵ در دایره المعارف‌ها^۶ نیز در مداخل مرتبط با موضوع هم اگر چه با استفاده از منابع پراکنده متعدد، مطالبی در باب تاریخ داخلی خاندان عربشاهیان نوشته شده است اما به روابط فیما بین آن خاندان و دربار صفوی نپرداخته‌اند.

استیلای عربشاهیان بر خوارزم

در اوایل قرن دهم هجری / شانزدهم میلادی، شییک خان بر ماوراءالنهر دست یافت و در ۹۱۱ ه.ق/ ۱۵۰۵ م خوارزم را نیز تصرف کرد (تتوی- قزوینی، ۱۳۷۸: ۲۹۱). فضل الله خنجی از انتصاب پولاد سلطان نوه شییک خان به حکومت خوارزم خبر می‌دهد (خنجی، ۱۳۸۴: ۴). ولی با توجه به سن اندک وی به نظر می‌رسد که این حکومت اسمی بوده و افراد دیگری را مأمور کرده تا به نیابت از وی خوارزم را اداره کنند. از مندرجات عالم آرای شاه اسماعیل بر می‌آید که گویا این نیابت را به فردی، موسوم به بارسیل خان^۷، سپرده بود (عالم آرای شاه اسماعیل، ۱۳۴۹: ۳۷۲، ۳۴۹). وقتی که او در ۹۱۶ ه.ق/ ۱۵۱۰ م برای نبرد با شاه اسماعیل صفوی عازم خراسان شده بود، از بارسیل خان خواست تا با سپاهیان تحت امر خود بدو پیوندد. اما بارسیل، جهت تضمین تداوم حکومت خود با شاه اسماعیل رابطه برقرار ساخته و با ارسال سفیری، او را از قصد شییک خان آگاه کرد (عالم آرای شاه اسماعیل، ۱۳۴۹: ۳۴۹، ۳۶۰، ۳۷۲).

شاه اسماعیل نیز برای تصرفات تیموری در شرق ایران روانه آن سامان گردید و طی نبردی سنگین در طاهر آباد مرو در ۹۱۶ ه.ق/ ۱۵۱۰ م شییک خان را کشته و بر خراسان، ماوراءالنهر و خوارزم مسلط گردید

(محمد حیدر دوغلات، ۱۳۸۳: ۳۶۳-۳۷۰؛ روملو، ۱۳۵۷: ۱۵۴-۱۶۱). به گفته برخی مورخان، شاه اسماعیل، بارسیل را در حکومت خوارزم ابقاء کرد (عالم آرای شاه اسماعیل، ۱۳۴۹: ۳۴۹، ۳۶۰، ۳۷۲؛ عبدی بیگ شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۶۱) و بارسیل نیز با قرائت خطبه به نام ائمه دوازده گانه شیعه و اعلان رسمیت تشیع، تبعیت و وفاداری خود را به شاه اسماعیل نشان داد (ابوالغازی بهادر خان، ۱۹۷۰: ۱۹۴-۱۹۹)

بقایای شیانیان، به سرکردگی محمد تیمور خان، پسر شییک خان و حکمران سمرقند، از این قضیه بر آشفته و سپاهی را به قیادت شریف صوفی علیه او تجهیز نموده، به خوارزم گسیل داشتند. بارسیل خان که توان مقاومت در خود نمی‌دید، به دربار شاه اسماعیل پناهنده شد و شریف صوفی، خوارزم را زیر فرمان گرفت. شاه اسماعیل، در همان سال (۹۱۶ ه.ق/ ۱۵۱۰ م) عده‌ای از سرداران خود را به یاری بارسیل خان فرستاد و آن‌ها پس از غلبه بر شریف صوفی و قتل وی، حکومت آن منطقه را به بارسیل خان دادند و او به عنوان یکی از امرا و عوامل شاه صفوی به حکومت مشغول شد. (عالم آرای شاه اسماعیل، ۱۳۴۹: ۳۸۶-۳۸۷؛ حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۴۶). ممکن است لحن داستانی عالم آرای شاه اسماعیل و همچنین فاصله زمانی تألیف این کتاب با وقایع مورد نظر موجب تردید در درستی و اعتبار گفته‌های وی شود، اما توجه به اینکه بارسیل می‌تواند صورت مقلوب ایلبارس باشد و هم اینکه مورخان خیره نیز آغاز حکومت ایلبارس بر خوارزم را ۹۱۱ دانسته‌اند (ابوالغازی بهادرخان، ۱۹۷۰: 197-198؛ Munis&Agahi, 1999: 271) و همچنین باتوجه به کیفیت روابط عربشاهیان با صفویه و شیانیان، می‌توان آن را قابل اعتماد دانست. با غلبه سپاه صفوی و بابر میرزا بر ماوراءالنهر و فرار شیانیان به دشت قبیچاق (نک: محمد یار بن عرب قطغان، ۱۳۸۵: ۱۲۳-۱۲۴،

مبتنی بود و این امر، معلول علل و عوامل متعدد بود که در ادامه مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرند. دقت در تطور این مناسبات، چند دوره یا مقطع زمانی متمایز را نشان می‌دهد که براساس آن می‌توان این مناسبات را به چهار دوره کلی تقسیم نمود که دو دوره آغازین و پایانی بر تضاد و ستیزه و دو دوره میانی بر وفاق و سازگاری مبتنی بود.

الف- استیلای عربشاهیان و انتزاع خوارزم و نواحی شمال خراسان از عمال صفوی (مرحله ستیز)

نخستین مرحله از مراحل روابط میان عربشاهیان و صفویان، مرحله روابط خصمانه فیما بین است که حدود چند دهه از ۹۱۶ هـ.ق تا حدود ۹۴۰ هـ.ق ادامه دارد. اگرچه ایلبارس در جنگ مرو با شاه اسماعیل علیه شیبک خان متحد شده و با یاری وی بر خوارزم مسلط شد اما کوتاه زمانی بعد با قیام علیه عوامل شیعه و دفع آن‌ها از خوارزم، روابط خصمانه‌ای را آغاز کرد. از سکوت منابع بر می‌آید که گویا شاه اسماعیل هیچ واکنشی به این قضیه نشان نداده است. گرچه در زمان شاه تهماسب (حک: ۹۳۰-۹۸۴ هـ.ق/۱۵۲۴-۱۵۷۶م)، دگرگونی اساسی در روابط فیما بین ایجاد گردید، اما هنوز برخی از اعضای این خاندان روابط خصمانه با دولت صفوی را ادامه داده، از تعرضات خود نسبت به نواحی شمال خراسان، استرآباد و ترکمن‌های ساکن در آن نواحی، دست برداشتند (نک: روملو، ۱۳۵۷: ۴۷۵؛ اسکندر منشی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۰۵-۲۲۸، ۱۱۰-۲۳۰).

ب- نزدیکی عربشاهیان به دربار صفوی و اعمال نفوذ شاه صفوی بر آن‌ها (آشتی و اتحاد)

این مرحله از اواسط حکومت شاه تهماسب (حک: ۹۳۰-۹۸۴ هـ.ق/۱۵۲۴-۱۵۷۶م) آغاز شده و تا سالهای پایانی حکومت وی (یعنی تا حدود ۹۸۰ هـ.ق) ادامه می‌یابد. در این مرحله شاه تهماسب ضمن مقابله با

حکومت بارسیل (ایلبارس) خان نیز با صبغه شیعی در خوارزم مستقر شد. از کم و کیف وقایع بعدی در خوارزم اطلاعی در دست نیست. فقط می‌دانیم که در این زمان، خوارزم به سه بخش یا داروغه نشین (اورگنج، خیوه و هزار اسب، وزیر) شیعی مسلک تقسیم شده بود، اما حاکمیت مذهب تشیع، بافت مذهبی سنتی منطقه را به واکنش واداشت. سلسله جنبان ماجرا، یکی از علمای مورد احترام و قاضی شهر وزیر، موسوم به عمر خان بود که با اعتراض به این امر گروهی را با خود همراه ساخت. (ماگهان، ۱۲۹۳، ج ۲: ۶۱۵). مورخان خیوه معتقدند که هنوز ایلبارس در دشت قبچاق بود و این معترضان از وی خواستند تا به خوارزم بیاید، اما با توجه به آنچه گفته شد به نظر می‌رسد که ایلبارس به خاطر منافع سیاسی و همچنین کینه‌ورزی به شیبک خان که پدرش را کشته بود؛ به اسماعیل نزدیک شده، از طرف او حکمران خوارزم شده بود. اما همین که اعتراض عمومی مردم به رسمیت تشیع را دید به آن‌ها پیوست و با انتقال بقایای ایل و عشیره خود به آن منطقه بر آنجا به صورت مستقل و به عنوان خان بر آنجا مسلط شد^۱. بدین معنی که پس از شورش بزرگان خوارزم به سرکردگی قاضی عمر بر کارگزاران شیعی صفوی در ۹۱۷ هـ.ق/۱۵۱۱م، عربشاهیان به خوارزم تاخته و با غلبه بر مخالفان حکومت خاندان عربشاهی را در آن منطقه بنیاد گذاشتند (ابوالغازی بهادر خان، ۱۹۷۰: ۱۹۷-۲۰۲ [با این ملاحظه که زمان را به خطا ۹۱۱ هـ.ق/۱۵۰۵م دانسته]؛ یسن پول، ۱۳۷۰: ۴۸۳ و Ross, 1899: 192 نیز به خطا ۹۲۱ هـ.ق/۱۵۱۵م نوشته است).

دوره‌بندی روابط عربشاهیان و صفویه

مناسبات عربشاهیان با دربار صفوی، بر یک حالت تناقض‌آمیز یعنی بر وفاق و ستیزه (به صورت توأمان)

پایان حکومت خود متحد و مطیع دربار صفوی باقی ماند (حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۸۲)

ج- استیلای صفویان بر عربشاهیان (مرحله تحت‌الحمایگی)

این مرحله که طولانی‌ترین مرحله در روابط دو طرف است، از اواخر حکومت شاه تهماسب (حدود ۹۸۰ هـ.ق) آغاز شده، تا جلوس شاه سلیمان در ۱۰۷۷ هـ.ق یعنی قریب به یک قرن ادامه داشت. اگر چه مقدمات این روند به مرحله قبل بر می‌گردد، به واقع می‌توان آن را مرحله تازه‌ای از روابط فیمابین در نظر گرفت. در این مرحله با حمایت دربار صفوی، خان نشین خیه از این جنگهای داخلی رهایی یافت. فزونی قدرت عبدالله خان شیبانی و تشدید خطر حمله او به خوارزم و همچنین تحقق اندیشه اعمال سلطه بر کل قلمرو و مبدل شدن به یگانه حکمران قلمرو عربشاهی، لزوم تحکیم روابط حاجم خان با دربار صفوی را ضرورت می‌بخشید (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۴۱۸، ۴۹۸، ۴۹۹) لذا او در ۹۷۹ هـ.ق / ۱۵۷۱ م (یا طبق برخی منابع ۹۸۳ هـ.ق / ۱۵۷۵ م) دختر خود را به عقد ازدواج شاه تهماسب درآورده و محمد قلی سلطان پسر خود را به عنوان گرو به دربار شاه تهماسب فرستاد و این عملاً به معنای تحت‌الحمایه بودن وی بود (تتوی- قزوینی، ۱۳۷۸: ۷۱۱؛ واله قزوینی، ۱۳۷۲: ۳۷۹، ۵۳۹). پس از مرگ شاه تهماسب در ۹۸۴ هـ.ق / ۱۵۷۶ م نیز سلطه معنوی صفویه بر خوارزم ادامه یافت. چنان که وقتی عبدالله خان شیبانی در سال ۹۹۹ هـ.ق / ۱۵۹۲ م از حاجم خان خواست به اطاعت از وی گردن نهد، او با استناد به تابعیتش از ایران، ارائه پاسخ را به نظر شاه صفوی موکول کرد (منشی قمی، ۱۳۸۳: ج ۲: ۶۲۸). با غلبه عبدالله خان بر خوارزم، حاجم خان به دربار صفوی پناهنده شد (اسکندر منشی، ۱۳۸۲: ج ۱: ۴۶۴،

تاخت و تاز عربشاهیان، توانست با استفاده از اختلافات داخلی آنها نفوذ خود را بر آنها اعمال نماید. شاه تهماسب، نخست به مهار عملی تاخت و تازهای آنها در خراسان و ایجاد امنیت در آن ایالت پرداخت. توفیق او در این زمینه چنان بود که عربشاهیان را به پذیرش صلح واداشت (ابوالغازی بهادر خان، ۱۹۷۰: ۲۱۱-۲۱۲؛ ماگهان، ۱۲۹۳: ج ۲: ۴۱۶). سپس به مداخله در رقابت‌های درونی آنها پرداخت. بدین صورت که شاه تهماسب با برخی از آنها روابط دوستانه برقرار نموده، با تقویت آنها در مقابل رقیبان، کوشید تا راه را برای دامن زدن بیشتر به اختلافات آنها و در نتیجه اعمال سلطه و سیادت خود بر آنها هموار سازد. در این راستا در ۹۳۹ هـ.ق / ۱۵۳۲ م دین محمد خان اوزبک فرزند اوانش (اوش، اویس، الوس) خان را که قبلاً مغلوب و مطیع خود نموده بود، به گرمی پذیرفت و حکومت شهرهای جنوبی واحه آخال یعنی ایبورد و نسا را به وی تفویض کرد (منشی قمی، ۱۳۸۳: ج ۱: ۲۲۶، ج ۲: ۹۴۵). همچنین ضمن ازدواج با عایشه بیگم دختر سفیان خان، حکومت قوچان^۹ را نیز به آغیش بن سفیان خان داد (ماگهان، ۱۲۹۳: ج ۲: ۴۱۷-۴۱۶). پس از حمله عبیدالله خان شیبانی (حک: ۹۴۰-۹۴۶ هـ.ق / ۱۵۳۳-۱۵۳۹ م) به خیه در ۹۴۴ هـ.ق، شاه تهماسب به حمایت از عربشاهیان پرداخت و در نتیجه آنها بر عبیدالله خان پیروز شدند (اسکندر منشی، ۱۳۸۲: ج ۱: ۱۰۴-۱۰۵) در دوره دوم جنگ داخلی در خان نشین خیه (در این باره نک: عبدی بیگ شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۶۲؛ ابوالغازی بهادر خان، ۱۹۷۰: ۲۲۹-۲۳۵)، سرانجام با حمایت ایران، حاجی محمد خان (معروف به حاجم یا حاجب خان) پسرقاتای (اغطای) در ۹۶۵ هـ.ق / ۱۵۵۷ م به خانی تعیین شد و تا

(مرروی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۸۲۵، ج ۳: ۹۷۵؛ بارتولد، ۱۳۷۶: ۲۶۹). نا آرامی و جنگ طلبی انوشه، سران اوزبک را به عصیان علیه وی واداشت. با خلع او حکومت عربشاهیان متزلزل شده و دربار صفوی برای تجدید سلطه بر خوارزم دست به کار شد. اما این تلاشهای ده ساله به جایی نرسیده و با روی کار آمدن شاه نیازخان قزاق در اواخر ۱۱۰۸ هـ.ق / اوایل ۱۶۹۷ م، خاندان عربشاهی منقرض شده^{۱۱}، قدرت در خان نشین خیوه به دست خوانین قزاق افتاد که هیچ ربطی با عربشاهیان ندارند و با صفویان و بعد از آنها افشاریه رابطه خصمانه‌ای داشتند^{۱۱}. این تطور مناسبات عربشاهیان با صفویه تحت تأثیر عوامل و شرایط خاصی ایجاد شد که در ذیل به معرفی و تبیین چگونگی اثرگذاری آنها پرداخته می‌شود.

۱- نقش واحه خوارزم در مناسبات عربشاهیان و

صفویان

واحه خوارزم که در مسیر سفلاهی رود جیحون و مصب آن رود به دریای خوارزم (آرال) قرار گرفته، در واقع دلتای رودخانه بود که در میان بیابانهای وسیع قراقوم در غرب و قزل‌قوم در شرق محاط شده بود و تنها به مدد آب آموی حیات در آن سرزمین ممکن شده بود. جغرافیا نویسان مسلمان این واحه را از نظر جغرافیایی، به رغم نزدیکی آن با ماوراءالنهر، جزء خراسان محسوب داشته‌اند (نک: استخری، ۱۳۳۸: ۲۲۶، ۲۳۵-۲۳۸). از نظر سیاسی نیز آن واحه همیشه جزء ایران بوده و حکمرانان آن (خوارزمشاه) که در سایه بافت جغرافیایی آن نوعی استقلال داخلی داشتند، ایرانی یا منصوب شاهان ایران بودند. بعد از حمله مغول این اوضاع به هم خورده، چنگیز خان متصرفات مغولان را بین چهار فرزند خود تقسیم کرد. در این تقسیم بندی خوارزم برای نخستین بار از خراسان جدا شده، همراه با دشت قیچاق و نواحی شمالی دریای

(۶۸). شاه عباس نیز وی را یاری داد تا با راندن شیبانیان در ۱۰۰۷ هـ.ق/۱۵۹۹ م، ملک موروث خود را باز پس گیرد (ابوالغازی بهادر خان، ۱۹۷۰: ۲۷۱-۲۷۳) بنا براین او نیز فرزند سوم خود، سیونج محمد را به رسم گروگان در دربار شاه عباس گذاشت و تا آخر عمر نسبت به وی وفادار بود (حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۷۰-۱۷۱؛ مستوفی، ۱۳۷۵: ۹۳). از این پس تا ۱۰۷۵ هـ.ق دولت صفوی از طریق شاهزادگانی که در ایران به رسم گروگان به سر می‌بردند، نوعی سیادت بر آن سرزمین پیدا کرد. (اسنادی از روابط ایران با مناطقی از آسیای مرکزی، ۱۳۷۲: ۷۴-۷۵؛ واله قزوینی، ۱۳۸۲: ۲۴-۳۱؛ ۴۹، ۵۲، ۵۷۲-۵۷۴).

د- عصیان عربشاهیان علیه صفویان (مرحله عصیان یا تجدید ستیز)

این مرحله که مرحله پایانی است از زمان مرگ ابوالغازی بهادر خان در ۱۰۷۵ هـ.ق آغاز و تا انقراض خاندان عربشاهی در ۱۱۰۸ هـ.ق را در بر می‌گیرد. در اواخر قرن یازدهم با ضعف و انحطاط تدریجی دربار صفویه از زمان شاه سلیمان (حک: ۱۰۷۷-۱۱۰۵ هـ.ق/ ۱۶۶۶-۱۶۹۴ م)، اعمال قدرت و حاکمیت دولت مرکزی بر نواحی مرزی و سرزمینهای مجاور سستی گرفت. این امر که معلول علل و عوامل مختلف است، علاوه بر فقدان رقیب قدرتمند در داخل خیوه و نداشتن دشمن خطرناک در مجاورت قلمرو، خان خیوه انوشه خان- فرزند و جانشین ابوالغازی خان- را به عصیان علیه دولت صفوی سوق داد. او با نادیده گرفتن روابط حسنه گذشته به مجادله با ایران روی آورده، با تعرض به مرزهای شمالی قلمروی صفوی در خراسان و استرآباد، علیه حکومت مرکزی عصیان کرد و این روند را تا پایان حکومت خود در ۱۰۹۹ هـ.ق ادامه داد

سواحل دریای بالتیک بود. به خاطر موقعیت ارتباطی مناسب، اکثریت ساکنان آن واحه، به رغم داشتن امکانات خوب جهت کشاورزی، به کار تجارت مشغول بودند و چنان در کار داد و ستد در اطراف منتشر شده بودند که به قول جغرافیا نویسان مسلمان «هیچ شهری در خراسان نبود که خوارزمیان در آن ساکن نباشند» (استخری، ۱۳۳۸: ۲۳۸). چنان که پیدا است این وضعیت، خوارزم را به شدت با خراسان و سرزمینهای شمال دریای مازندران در دشت قبیچاق پیوند داده، برای سکنه آن موجب منافع بی‌شمار اقتصادی بود.

بنابراین در آغاز قرن دهم، اگر چه اکثریت اهالی این واحه پیرو مذهب تسنن بودند و از این نظر با دولت شیعی صفوی سر گران داشتند اما از آنجا که حیات اقتصادی شان با خراسان به شدت پیوند خورده بود، نمی‌توانستند به دشمنی علنی با صفویان پردازند. لذا نه مثل ماوراء النهر به خصومت کامل پرداختند و نه مثل خراسان مطیع دولت صفوی شدند. به عبارت دیگر در آغاز قرن دهم، چالشی عظیم میان موقعیت اقتصادی و حیات فرهنگی اهالی خوارزم ایجاد شد؛ بدین معنی که رونق حیات اقتصادی و تأمین معاش خوارزمیان در گرو رابطه با خراسان بود حالی که باورهای مذهبی و فرهنگی آنها به شدت با باورهای دولت صفوی در تضاد بود. بنابراین خوارزمیان به لحاظ منافع اقتصادی مجذوب رابطه با خراسان و صفویان و از نظر فرهنگی با آنها مخالف بودند. همین کشاکش حیات اقتصادی با باورهای مذهبی، زیر بنای رابطه آنها با دربار صفوی را تشکیل می‌داد. عربشاهیان نیز پس از غلبه بر خوارزم، تحت تأثیر این نگرش متناقض نسبت به دولت صفوی قرار گرفتند و روابط آنها با دولت صفوی نه ستیزه جویانه مطلق و نه اطاعت محض بود.

مازندران جزء الوس جوچی قرار گرفت^{۱۲} (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۶۷، ج ۱: ۵۱۳، ۲۲۲، ۵۲۱، ۵۴۱). با انحطاط مغولان و اختلاف داخلی میان الوسها، روابط الوس جوچی و جغتای به شدت تیره شد (در این باره نک: رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۳۹، ج ۱: ۵۰۸-۵۰۹؛ گروسه، ۱۳۳۸: ۵۴۵) و از آنجا که مرز مشترک یا محل تماس هر دو الوس در خوارزم و اراضی اطراف سیحون بود، این مجادله به تدریج تأثیر خود را گذاشته به شکل منازعه خوارزم با ماوراءالنهر در آمده بود در نتیجه این منازعه خوارزم بین دو الوس تقسیم شد و اندکی بعد حسین صوفی با استفاده از آشفنگی اوضاع هر دو الوس استقلال خوارزم را احیاء کرد. تلاش امیر تیمور گورکانی (حک: ۷۷۱-۸۰۷ هق / ۱۳۶۹-۱۴۰۴ م) در اواخر قرن هشتم هجری برای غلبه بر این واحه و مقاومت شدید حکمرانان خوارزم (یعنی خاندان صوفی) در مقابل او، به لشکر کشی های متقابل طرفین به خوارزم و ماوراء النهر منتهی شد (نک: گروسه، ۱۳۳۸: ۶۸۹-۶۹۱؛ بارتولد، ۱۳۵۸: ۲۸-۳۱). اگر چه در نهایت، تیمور موفق شد آن واحه را زیر سلطه بگیرد، اما تأثیر آن منازعات در قرون بعدی همچنان برجای مانده بود. با ضعف و زوال تیموریان در آغاز قرن دهم دستجات اوزبک به سرکردگی فرزندان شیبان (فرزند پنجم جوچی) از شمال و شیعیان صفوی به سرکردگی شاه اسماعیل از غرب، تقریباً به صورت همزمان قلمرو تیموریان را مورد حمله قرار دادند. در این رقابت دوجانبه خوارزم یک موقعیت ویژه پیدا کرد. نکته جالب توجه دیگر در این مبحث، موقعیت ژئوپلیتیکی خوارزم است که به نظر می‌رسد بیشترین تأثیر را بر نحوه شکل‌گیری و تداوم رابطه عربشاهیان با صفویه داشته است. این واحه به علت موقعیت خاص جغرافیایی و قرار گرفتن در معبر ارتباطی، اهمیت و ویژگیهایی خاص داشت. در قرون نخستین اسلامی، این واحه مرکز تجاری بزرگ بین خراسان و دشت قبیچاق و از آن طریق تا شرق اروپا و

۲- اختلافات معیشتی و مذهبی

حیات اقتصادی عربشاهیان، همچو سایر ایلات دشت قبچاق، بر معیشت ایلیاتی و دامپروری مبتنی بود. آن‌ها جهت تأمین مایحتاج ضروری زندگی و هم در راستای اشباع حسن قهرمانی و دلاوری به دیگر ایلات و نواحی مجاور خود حمله می‌کردند (خنجی، ۱۳۸۴: ۴۱-۴۲)، در ادامه چنین روندی به خوارزم تاختند. آن‌ها بعد از غلبه بر واحه خوارزم برای اشباع همان حسن، دیگر نواحی یکجا نشین (اعم از شهری و روستایی) جنوب قراقوم یعنی واحه آخال، اتک، مرو و استرآباد را مورد تاخت و تاز خود قرار می‌دادند. با توجه به تعلق این نواحی به دولت صفوی، این قضیه باعث تیرگی روابط آن‌ها با شاهان صفوی گردید. با روی کار آمدن صفویان در ابتدای قرن دهم هجری/ شانزدهم میلادی یک انشقاق مذهبی در جهان اسلام به وجود آمد. لذا مسلمانان غرب و شرق ایران به واکنش در برابر آن پرداختند. از جمله این نواحی ماوراءالنهر و ترکستان در شرق ایران بود که با تکیه بر مذهب تسنن و سنن مذهبی گذشته، رسمیت تشیع در ایران را بدعت دانسته و علیه آن وارد عمل شدند. به گزارش مورخان، ایلبارس خان بزرگ این دسته از اوزبکان، از نظر مذهبی آدمی متعصب و بسیار معتقد به اصول مذهبی تسنن بود (Munis & Agahi, 1999: 27). به فتوای علمای متعصب اهل سنت، خون شیعیان حلال و اسر و نهب آن‌ها نیز جایز دانسته شد (خنجی، ۱۳۸۴: ۴۴-۴۵) همین امر به طوایف اوزبک و مخصوصاً خاندان عربشاهی فرصت داد تا مطامع اقتصادی و مشکلات مادی معیشتی خود را رویه مذهبی داده، با اختلاط آن دو یک آمیزه خطرناک از انگیزه‌های مادی و معنوی به وجود آمد که در نتیجه آن حمله اوزبکان به نواحی شمال ایران شدت گرفت. زیرا مطابق این بینش، در

حمله به شیعیان علاوه بر کسب رضایت الهی در جهاد با کفار و بدعت گزاران، منافع مادی فراوان نیز از طریق مال آن‌ها و خرید و فروش شیعیان به عنوان برده، بدست می‌آمد. بنابراین از این پس یکی از فعالیت‌های عمده تجاری خوارزم و عربشاهیان تجارت برده بود که خیوه را به عنوان پایتخت خان نشین به یکی از بزرگترین مراکز برده فروشی عصر مبدل کرد (نک: رحمتی، ۱۳۸۹: ۵۱-۵۵).

از جمله آنکه حاجم خان و پهلوان قلی خان پسر سفیان خان در ۹۵۹ هـ ق/ ۱۵۵۲ م با عبور از مرز به نواحی اسفراین و نردین حمله برده، پس از قتل مجنون سلطان شاملو حکمران آن ناحیه، آنجا را غارت کردند (روملو، ۱۳۵۷: ۴۷۵). انوشه خان نیز با حمله به خراسان و اطراف مشهد، ضمن غارت و چپاول این نواحی، عده زیادی از شیعیان این منطقه را به عنوان اسیر و برده به خوارزم برد (مروی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۸۲۵، ج ۳: ۹۷۵). چند سال بعد، حمله ای نیز به استرآباد داشت و علیرغم ادعای ابوطالب فندرسکی مبنی بر شکست او از مرزداران دولتی و عدم توفیق در قتل و غارت، گویا عده زیادی از اهالی آن سامان را به اسارت گرفته و غارت کرده باشد. (فندرسکی، ۱۳۷۳: ۳۱۶-۳۱۸؛ واله قزوینی، ۱۳۷۲: ۸۹).

۳- دعاوی ارضی و ملکی

علاوه بر ایالت خوارزم که مورد مناقشه صفویان و عربشاهیان بود، دامنه شمالی کوههای کپه داغ و شرق دریای مازندران و در حاشیه جنوبی بیابان قراقوم، نیز یکی دیگر از موارد مجادله فیما بین بود. این نواره باریک خوش آب و هوا، همیشه جزء خراسان بوده و به لحاظ داشتن مراتع سرسبز همواره مورد توجه بوده است (استخری، ۱۳۶۸: ۲۱۵). اگر چه از وضعیت این

مراجع در قرن دهم اطلاعی نداریم، اما از یک اشاره بیهقی بر می‌آید که در قرون پیشین چراگاه‌های این منطقه در زمان امنیت، محل پرورش و نگهداری اسبها و ایلخی‌های سلطنتی بود (بیهقی، ۱۳۷۴: ۶۰۲). بعد از مهاجرت ترکمن‌های سلجوقی به خراسان در زمان سلطان محمود، آن‌ها را در این چراگاه‌ها اسکان داد تا مراتع حاصلخیز آن مورد استفاده این ایلات قرار گیرد. چنانکه گفته شد عربشاهیان زندگی ایلیاتی داشته و همیشه به دنبال یافتن چراگاه و مراتعی بودند که گنجایش تغذیه خود و احشامشان را داشته باشد. با چنین وضعیتی طبیعی می‌نمود که چراگاه‌های حاشیه جنوبی بیابان قراقوم یعنی واحه آخال و دهستان، مطمح نظر عربشاهیان قرار گرفته و اختلاف بر سر تصرف آن یکی از عوامل منازعه عربشاهیان با صفویه باشد.

نخستین بار در زمان گرفتاری شاه اسماعیل اول در جنگ چالدران و عواقب وخیم آن شکست، عربشاهیان با استفاده از غفلت شاه اسماعیل و بی‌توجهی وی نسبت به مرزهای شرقی قلمروی خود، توانستند علاوه بر خوارزم، بخشی از واحه آخال، دامنه شمالی کوه‌های کویه داغ را تصرف کرده (منشی قمی، ۱۳۸۳، ج ۱:

“*ARABŠĀHI*”, vol.1:437;180 *Encyclopedia Of Iranica*), در سال‌های نخستین حکومت شاه تهماسب، از این نواحی به دیگر نقاط خراسان تعرض نمایند (منشی قمی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۲۰۹). شاه تهماسب به مقابله با آن‌ها شتافت. او موفق شد شهرهای حاشیه جنوبی قراقوم را از تصرف عربشاهیان بیرون آورد، اما چون شرایط سیاسی زمان وی، اتحاد و دوستی با عربشاهیان را اقتضا می‌کرد، برای جلب دوستی عربشاهیان در ۹۳۹ هـ/ ۱۵۳۲ م، حکومت شهرهای جنوبی واحه آخال یعنی ایبورد و نسا را به دین محمد خان اوزبک فرزند اوانش (اوانش، اویس، الوس) خان تفویض کرد (منشی قمی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۲۲۶، ج ۲: ۹۴۵). از آن پس قریب هفتاد سال این منطقه در

دست خوانین خیوه باقی ماند تا اینکه شاه عباس اول در ادامه فتوحات خود در خراسان در ۱۰۰۹ هـ/ ۱۶۰۰ م شهرهای ایبورد، مرو و مهنه و نسا را از تصرف عربشاهیان بدر آورده با تبعید خان خوانین عربشاهی این نواحی به فارس با مستمری مشخص، آنجا را برای همیشه ضمیمه قلمرو صفوی نمود (اسکندر منشی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۶۶۰-۶۶۵). اگر چه سی سال بعد، اسفندیار خان، بلافاصله پس از انتشار خبر مرگ شاه عباس در ۱۰۳۸ هـ/ ۱۶۲۸ م فرصت را غنیمت شمرده، به این نواحی حمله نمود، ولی به سختی شکست خورده و عقب رانده شد (واله قزوینی، ۱۳۸۲: ۲۴-۳۱).

۴- نقش ترکمانان در مناسبات عربشاهیان و صفویان

ایلات ترکمان از قرن پنجم به شمال خراسان راه یافته، در حواشی بیابان قراقوم و منقشلاغ، استقرار یافته و در اراضی شرق دریای مازندران ییلاق و قشلاق می‌کردند چنانکه در ایام قشلاق به صفحات جنوبی یعنی تا کرانه اترک و استرآباد آمده و در ایام ییلاق به اطراف بلخان و نزدیکی منقشلاغ می‌رفتند. این ترکمن‌ها از آن زمان به بعد همیشه به دولت مرکزی ایران (اعم از سلجوقیان، خوارزمشاهیان، ایلخانان و تیموریان) خراج داده و تابع بودند. اما در این زمان که دولت مرکزی به دلایل خاص، اراده و توان اعمال سلطه مستقیم بر خوارزم را نداشت و عربشاهیان نیز داعیه استقلال داشتند، ترکمانان نیز سرگردان بودند^{۱۳}، زیرا محل ییلاق آن‌ها تحت کنترل عربشاهیان و محل قشلاق آن‌ها تحت نظارت دولت صفوی بود. هر دو طرف نیز از این ایلات مالیات مربوط به چراگاه را می‌طلبیدند. آن‌ها به لحاظ اشتراک مذهبی و اشتراک معیشتی به عربشاهیان نزدیک و مایل بودند اما با توجه به قدرتمندی دولت مرکزی و سابقه اطاعت از حکومت مرکزی به دولت صفوی تمایل داشتند. این قضیه

و هر یک از اعضاء و افراد آن در شهری یا ایالتی حکومت می کرد و تنها یک نفر به عنوان عضو ارشد خاندان (معمولاً از نظر سنی) به عنوان خان بزرگ انتخاب می شد (نک: خنجی، ۱۳۸۴: ۳-۱۲۲، ۱۹۰، ۴-۱۲۴؛ برای اطلاع بیشتر درباره این شیوه نک: Dickson, 1957, appendix 1:7-8). لذا بعد از مدتی میان فرزندان آن‌ها بر سر تقسیم میراث درگیری و اختلاف پیش آمد نتیجه مستقیم آن باز شدن پای دربار صفوی و شیبانی در این اختلافات بود که باعث تحکیم روابط آن‌ها با صفویان گردید. از جزئیات دوران خانی ایلبارس و بالبارس، زمان و چگونگی مرگ آن‌ها اطلاعی در دست نیست. فقط می دانیم که در حدود ۹۲۲ هـ ق عمر آن دو به پایان رسیده و سلطان حاجی خان پسر بالبارس و سلطان غازی خان پسر ایلبارس نیز به ترتیب، مدتی کوتاه به جای پدران خود نشستند ولی فرد اخیر، تنها یک سال توانست حکومت کند. (ابوالغازی بهادر خان، ۱۹۷۰: ۲۰۳). پس از آن، حسن قلی، پسر عموی پدرشان ایولک (ایوک، ابولک، ایوب) در ۹۲۳ هـ ق/ ۱۵۱۷ م، به عنوان خان بزرگ انتخاب شد و تا ۹۳۰ هـ ق/ ۱۵۲۴ م این منصب را عهده دار بود (عبدی بیگ شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۶۱؛ ابوالغازی بهادر خان، ۱۹۷۰: ۲۰۳).

در زمان وی جنگ داخلی در خان نشین آغاز شد. فرزندان آمنک خان و نوادگان بوراکه (بورکه، برکه، برکا)، علیه حسنتلی خان شوریده و پس از یک نبرد شدید ضمن قتل وی، زنان و فرزندان را به ماوراءالنهر تبعید نمودند. پس از این ماجرا حکومت به پسران آمنک خان (محمد امین خان)^{۱۴} افتاد که تا سی و اند سال بعد، از ۹۳۰ تا ۹۶۴ هـ ق/ ۱۵۲۴-۱۵۵۷ م آن را عهده دار بودند و آن‌ها به ترتیب یکی پس از دیگری به خانی منصوب شدند. فرزندان و اعقاب ایلبارس و

یعنی تلاش برای مطیع نمودن ترکمن‌ها یکی از عوامل اساسی اختلاف بین عربشاهیان و صفویان شد. نخست ایلبارس خان، پس از غلبه بر خوارزم، به متقشلاغ و اطراف بالخان کوه لشکرکشی نموده و بخشی از ایالات ترکمان مستقر در آن ناحیه را مطیع خود نمود (Munis & Agahi, 1999: 27). برای اطلاع بیشتر و مقابله روایات مربوط به این ماجرا نک: Dickson, 1957, appendix 1:11-12) عمر غازی که با حمایت عبیدالله خان به خوارزم بازگشته بود، به بهانه مطیع کردن ایلات ترکمن شرق دریای مازندران که مطیع دولت ایران بودند، به استرآباد حمله کرد. (عبدی بیگ شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۶۲؛ ابوالغازی بهادر خان، ۱۹۷۰: ۲۱۴-۲۲۴). با شروع جنگ داخلی در خان نشین خیره بعد از ۹۵۶ هـ ق، برخی از خوانین عربشاهی به سرکردگی دین محمد خان و علی سلطان، نسبت به شاه تهماسب راه عصیان پیش گرفته و در جریان شورش آبای ترکمان علیه دولت مرکزی، به حمایت از ترکمانان پرداخته و همراه با آن‌ها، حمله و تعرض به قلمرو ایران را آغاز کرده و تا زمان مرگ (یعنی تا ۹۷۳ هـ ق) این حملات گزنده را ادامه دادند. (اسکندر منشی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۰۵-۲۲۸، ۱۱۰-۲۳۰؛ ماگهان، ۱۲۹۳، ج ۲: ۴۲۰).

حاجم خان نیز در ۹۹۶ هـ ق/ ۱۵۸۹ م، با استفاده از موقعیت ضعیف ایران، ایلات ترکمن شرق دریای مازندران را به اطاعت از خود واداشت (منشی قمی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۸۷۹) تا با اشراف بیشتری بتواند بر منطقه آخال اعمال سلطه کرده و فرزندان دین محمد خان را زیر فرمان خود درآورد.

۵ - اختلافات داخلی و خانوادگی در خان نشین

خاندان عربشاهی نیز همچون دیگر حکومت‌های ایلیاتی، حکومت را چون میراث خانوادگی تلقی کرده

بالبارس برای کسب حقوق از دست رفته خود دست به کار شده، عملاً دو مین جنگ داخلی میان این خاندان را شروع کردند (ماگاهان، ۱۲۹۳، ج ۲: ۴۱۸). شاه تهماسب سعی کرد با بهره‌برداری از اختلاف میان عربشاهیان، راه را برای اعمال سلطه بر آنان هموار سازد. بنابراین، با مداخله شاه تهماسب، خوارزم یکدست و یکپارچه در دست فرزندان آمنک افتاد (منشی قمی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۲۸۶-۲۲۶-۲۸۷؛ ج ۲: ۹۴۵؛ ماگاهان، ۱۲۹۳، ج ۲: ۴۱۷). بار دیگر، در ۹۵۶ هـ ق پس از درگذشت قهالی خان، جنگ داخلی آغاز شد و راه را برای مداخله دولت صفوی و شیپانیان باز کرد. سرانجام دولت صفوی برنده این رقابت شد و در ۹۶۵ هـ ق/۱۵۵۷ م حاجی محمد خان (معروف به حاجم یا حاجب خان) پسر اقاتای (اغطای) را به خانی گماشت (ابوالغازی بهادر خان، ۱۹۷۰: ۲۳۵-۲۳۶؛ حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۸۲). پسران اوانش خان، دین محمد سلطان، حاکم نسا و درون، و علی سلطان، حکمران وزیر، رقابت با خان جدید و تلاش خود را برای کسب قدرت ادامه دادند (منشی قمی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۴۱۲، ۴۳۵). اگر چه آن‌ها نتیجه‌ای نگرفتند، اما از گفته مورخان بر می‌آید که فعالیت آن‌ها، حاجم خان را هر چه بیشتر به دربار صفوی وابسته کرد و به بهبود روابط فیما بین نیز کمک کرد (حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۸۲). اگر چه با درگذشت علی سلطان در ۹۷۳ هـ ق/۱۵۶۴ م حکومت حاجم خان به عنوان مقتدرترین حکمران خاندان، تحکیم یافت (روملو، ۱۳۵۷: ۵۵۲) اما فرزندان و نوادگان دین محمد خان، که در واحه آخال و مرو حکومت داشتند، همچنان با او مخالف و به عنوان کانون خطری در کنار وی بودند (اسکندر منشی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۲۸-۲۲۹). بنا بر این، او خود را به دربار صفوی نزدیک ساخته و با بهره‌برداری از حمایت

ایران، به عنوان مقتدرترین حکمران عربشاهی درآمده و سعی داشت به یگانه حکمران خان نشین تبدیل شود. لذا با حمله به واحه آخال و غلبه بر آنجا، در سال ۱۰۰۱ هـ ق/۱۵۹۲ م، سلطه خود بر قلمرو سنتی دین محمد خان و فرزندان در نسا و درون و باغباد را نیز گسترش داد. ولی نورمحمد خان، نوه دین محمد خان، از شیپانیان کمک خواست (اسکندر منشی، ۱۳۸۲: ۴۴۲). با هجوم شیپانیان در ۱۰۰۲ هـ ق/۱۵۹۳ م حاجم خان به دربار صفوی گریخت (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۴۱۸، ۴۹۸-۴۹۹) شاه عباس ضمن حمایت از حاجم خان و دوباره به حکومت رساندن وی در خوارزم، ادامه فتوحات خود در خراسان در ۱۰۰۹ هـ ق/۱۶۰۰ م شهرهای ایبورد، مرو و مهنه و نسا را از تصرف نورمحمد خان و وابستگانش بدر آورده و سران آن‌ها را با مستمری مشخص به فارس تبعید نمود (اسکندر منشی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۶۶۰-۶۰۵). بدین ترتیب اگر چه دامنه حکومت عربشاهیان و متصرفات آنان کاهش یافت اما عملاً رقیبان حاجم خان از میان رفتند و آن دولت، در قرن ۱۱ هـ ق/۱۷ م از این جنگهای داخلی رهایی یافته، به آرامشی نسبی رسید. مدتی بعد بخشی از سپاهیان عرب محمدخان، فرزند و جانشین حاجم خان، بر وی شوریده و فرزندان را به مخالفت با او واداشتند. او شرح این مخالفت‌ها را به شاه عباس گزارش داده، از وی کمک خواست (اسنادی از روابط ایران و آسیای مرکزی، ۱۳۷۲: ۷۴-۷۵) از واکنش شاه عباس نسبت به این امر اطلاعی در دست نیست. تنها می‌دانیم که شورشیان، فرزند ۱۴ ساله عرب محمد خان را با نام ایلبارس، به خانی برداشته و عرب محمد خان را در حدود ۱۰۳۰ هـ ق/۱۶۲۱ م کشتند. دیگر فرزندان عرب محمد خان از ترس برادر خود پراکنده شده و گریختند. در این میان، یکی از آن‌ها موسوم به

خاندان ایجاد کرد (ابوالغازی بهادر خان، ۱۹۷۰: ۱۹۰-۱۹۴؛ بارتون، ۱۳۸۵: ۶)

۲- با توجه به اینکه این احساس دشمنی و کدورت بین خوانین خیوه و خوانین ماوراءالنهر، دو طرفه بود و تا اوایل قرن بیستم و زمان استیلای روسیه بر ماوراءالنهر و خوارزم ادامه یافت (بوستانی بخارایی، ۱۳۸۸: ۵۵) می‌توان تصور کرد که یکی از دلایل این اختلاف بسیار عمیق، مربوط به حوادث قبلی بوده و ریشه در اختلافات سنتی دو قلمرو داشته باشد. بدین معنی که طبق سنن مغولی و تقسیم‌بندی الوس اربعه، ماوراءالنهر در الوس جغتای قرار گرفته و خوارزم به الوس جوچی تعلق داشت و چنانکه گفته شد در قرون هفتم و هشتم میان این دو الوس درگیری‌ها و مجادلات شدیدی وجود داشت^{۱۵} (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۶۷، ج ۱: ۵۰۸-۵۰۹). اکنون هم که هر دو خاندان خود را وارث مغولان و حافظ سنن مغولی می‌دانستند، به نظر می‌رسد رسوباتی از همان تفکر و مجادلات میان الوسهای مغولی را حفظ کرده و در اختلافات فیما بین آن دو مؤثر بوده است.

۳- عامل دیگر را هم شاید بتوان به احساس سلطه‌طلبی شیپانیان و اشترخانیان بر خیوه و احساس استقلال طلبی خاندان عربشاهی مربوط دانست. بدین معنی که خوانین شیپانی می‌خواستند همچون سابق، اوزبکان عربشاهی مطیع و وابسته آن‌ها باشند و خاندان عربشاهی می‌دانستند که اگر نسبت به شیپانیان از در اطاعت در می‌آمدند بایستی تابع خان بزرگ شیپانی می‌شدند در حالی که در این حالت استقلال داشته و خود خان بزرگ بودند.

در نتیجه چنین روندی بارها میان آن‌ها درگیری به وجود آمد و عربشاهیان از دربار ایران کمک طلبیدند و دربار صفوی نیز با اغتنام فرصت به یاری آن‌ها شتافته،

اسفندیار سلطان به اصفهان و دربار شاه عباس گریخت (اسکندرمنشی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۹۷۷) و کوتاه زمانی بعد، با حمایت شاه عباس، در ۱۰۳۲ هـ ق/ ۱۶۲۳ م بر خوارزم غلبه کرد و با نام اسفندیار خان بر مسند خانی نشست و برادران متواری نیز نزد وی آمدند (ماگهان، ۱۲۹۳، ج ۲: ۹۷۷، ۹۸۸، ۹۹۴). بدین ترتیب، با حمایت دربار صفوی، اختلافات داخلی، که خاندان عربشاهی را عملاً تحت سلطه دربار صفوی درآورده بود، پس از یک قرن خاتمه یافت. اسفندیار خان، تا پایان حکومت شاه عباس طریق وفاداری پیمود (واله قزوینی، ۱۳۸۲: ۱۸۸، ۳۰۸، ۲۴۹). پس از مرگ اسفندیارخان، در ۱۰۵۲ هـ ق/ ۱۶۴۲ م، شاه عباس دوم، (حک: ۱۰۵۲-۱۰۷۷ هـ ق/ ۱۶۴۲-۱۶۶۶ م) ابوالغازی بهادر خان را که یاری داد تا در ۱۰۵۴ هـ ق/ ۱۶۴۴ م به جای برادر به حکومت نشست و او نیز تا پایان عمر روابط دوستانه اش را با دربار ایران حفظ نمود (اسنادی از روابط ایران و آسیای مرکزی، ۱۳۷۲: ۸۲-۸۳).

۶- اختلاف عربشاهیان با شیپانیان و اشترخانیان

چنانکه گفته شد، ریشه نژادی هر دو خاندان عربشاهی و شیپانی یکی است و علاوه بر آن هر دو خاندان پیرو مذهب تسنن هستند و از لحاظ معیشتی هر دو ایلیاتی بودند و اشتراکات فراوانی داشتند. اما میان هر دو خاندان، به ویژه بعد از مهاجرت آن‌ها از دشت قبیچاق و غلبه بر ماوراءالنهر و خوارزم، دشمنی و اختلاف شدیدی بوجود آمد. اگر چه منابع در خصوص علت این امر، اطلاعات کافی به دست نمی‌دهند اما با داده‌های موجود به سه علت اساسی برای این اختلاف می‌توان فرض کرد:

۱- قتل بوراکه (بورکه، برکه، برکا) بدست شیپک خان که به نوعی درگیری خونی و پدر کشتگی میان دو

راه را برای سلطه خود هموار ساخت. البته خوانین شیبانی نیز سعی داشتند که از اختلافات داخلی این خاندان بهره برداری نموده، از طریق کمک به خان زادگانی که به قلمروی آن‌ها فرار می‌کردند، راه را برای اعمال سلطه بر آنجا هموار سازند ولی دیپلماسی قوی‌تر دربار صفوی و تمایل بیشتر خاندان عربشاهی به دربار صفوی مانع از آن شد. از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود: عبیدالله خان، با تحریک عمر غازی پسر سلطان غازی در ۹۴۴ هـ/ق / ۱۵۳۷ م به خوارزم حمله کرد و با شکست و قتل اوانش خان، بر آنجا غلبه یافت و فرزند خود عبدالعزیز بن عبیدالله را به حکومت آن ناحیه منصوب ساخت و خوارزم را به قلمروی خود ضمیمه کرد (منشی قمی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۲۸۷). با حمله عبیدالله خان به قلمرو عربشاهی، دین محمد خان همراه با برادرش علی سلطان، به دربار شاه تهماسب آمده، با استفاده از حمایت مادی و معنوی او عبیدالله خان را منکوب و مغلوب کرد و خوارزم را باز پس گرفتند (۹۴۵ هـ/ق / ۱۵۳۸ م) (تتوی- قزوینی، ۱۳۷۸: ۴۹۷؛ اسکندر منشی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۰۴-۱۰۵). نقش شاه تهماسب در این ماجرا چنان برجسته است که حتی نویسنده عالم آرای شاه تهماسب از اعزاز بهرام میرزا برادر شاه به خوارزم و کنار زدن شیبانیان خبر می‌دهد (عالم آرای شاه تهماسب، ۱۳۷۰: ۸۹-۹۱).^{۱۶} در جریان دومین مرحله جنگ داخلی در خان نشین خیوه در ۹۵۶ هـ/ق تا ۹۶۵ هـ/ق شیبانیان نیز ظاهراً مداخله کرده و گویا دوست محمد خان با حمایت آن‌ها به خانی رسیده باشد زیرا سیدی علی کاتبی که در ۹۶۲-۹۶۳ هـ/ق / ۱۵۵۵ م از این منطقه عبور نموده از استیلای پسر براق خان شیبانی بر خوارزم خبر می‌دهد (کاتبی، ۲۵۳۵: ۱۳۴-۱۳۵). در نتیجه خوانین رقیب از دربار صفوی کمک خواستند و با حمایت شاه

تهماسب، در ۹۶۵ هـ/ق حاجم خان به حکومت رسید (ابوالغازی بهادر خان، ۱۹۷۰: ۲۳۵-۲۳۶) بعدها نیز توسعه‌طلبی اسکندر^{۱۷} (حک: ۹۶۸-۹۹۱ هـ/ق / ۱۵۶۱-۱۵۸۳ م) و پسرش عبدالله خان دوم^{۱۸} (حک: ۹۹۱-۱۰۰۶ هـ/ق / ۱۵۸۳-۱۵۹۸ م) و احساس خطر عربشاهیان از این قضیه، زمینه نفوذ و استیلای دولت صفوی بر آن خاندان را فراهم آورد (افوخته ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۴۰۵-۴۰۶) با غلبه عبدالله خان بر خوارزم در سال ۱۰۰۲ هـ/ق / ۱۵۹۳ م و قتل عام اعضای خاندان عربشاهی و کوچ اجباری و تبعید هواداران حاجم خان به ماوراءالنهر (ابوالغازی بهادرخان، ۱۹۷۰: ۲۶۴-۲۶۵) هم نورمحمد خان و هم حاجم خان با فرزندانش به دربار شاه عباس پناه بردند (اسکندرمنشی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۴۶۴، ۴۶۸، ۴۷۳). او نیز در ۱۰۰۵ هـ/ق / ۱۵۹۶ م حاجم خان را یاری داد تا با فرزندان خود به خوارزم بازگشته و با راندن عمال شیبانی، حکومت خود را از سر بگیرند. اما عبدالله خان، دوباره بدانجا حمله کرد. و با درهم شکستن مقاومت سپاهیان دیگر بار بر آن جا غلبه کرد و حاجم خان نیز همراه فرزندانش دوباره به دربار شاه عباس پناهنده شد و شاه نیز وی را به گرمی پذیرفت. (اسکندرمنشی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۵۲۲-۵۲۳؛ ابوالغازی بهادر خان، ۱۹۷۰: ۲۶۶-۲۷۱). با درگیری بین عبدالله خان و پسرش عبدالؤمن خان و مرگ آن دو با فاصله اندکی نسبت به هم در ۱۰۰۶ هـ/ق / ۱۵۹۸ م، شاه عباس به خراسان حمله کرد و در عین حال نورمحمد خان و حاجم خان را یاری داد تا با راندن شیبانیان در ۱۰۰۷ هـ/ق / ۱۵۹۹ م ملک موروث خود را باز پس گیرند (حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۶۶-۱۶۷) در نتیجه حاجم خان فرزند سوم خود سیونج محمد را به رسم گروگان در دربار شاه عباس گذاشت و تا آخر عمر نسبت به وی وفادار بود (مستوفی، ۱۳۷۵: ۹۳). پس از مرگ

۱۱۹، ۱۲۱-۱۲۳، ۱۵۵-۱۵۶، ۱۶۰، ۵۳۶-۵۳۹). از آنجا که این ایلات هنوز مسلمان نشده بودند، رفتار و برخورد آن‌ها با دیگر ایلات بسیار خشن و بی‌رحمانه بود. تاخت و تازهای این ایلات در دشت قبیچاق، مرزهای شمال و شمال شرقی خان‌نشین خیوه را در معرض تهدید و دسترس آن‌ها قرار می‌داد (گروسه، ۱۳۶۸: ۸۵۲). از جمله در اواخر قرن نهم که به اردوی شیبانیان به سرکردگی تیمور شیخ، نوه عربشاه و پدر یادگارخان و جد اعلائی خاندان عربشاهی، حمله برده و اردوی وی را غارت نمودند. تیمور شیخ با اندک سواران خود به تعقیب آن‌ها پرداخت و در مصاف با آن‌ها به قتل رسید در حالی که هنوز یادگار خان به دنیا نیامده بود (Munis & Agahi, 1999: 25). همچنین، در آغاز حکومت عرب محمد خان، از یکسو قزاق‌های روسی از ناحیه قوش یایق (یا اورال)، به خوارزم تاختند و از سوی دیگر، قلماقها و قزاق‌ها به تحریک خسرو سلطان از نوادگان ایلبارس و نوادگان حسن قلی خان بن ابولک به خوارزم هجوم آوردند. او با موفقیت در مقابل‌ای مهاجمان ایستاد و آن‌ها را عقب راند (ابوالغازی بهادر خان، ۱۹۷۰: ۲۷۶؛ 1956: 160 Barthold). در نتیجه چنین روندی، عرب محمد خان نیز همچون پدر، سعی کرد روابط دوستانه خود را با دربار ایران حفظ کرده و حتی آن را توسعه دهد (جلال منجم، ۱۳۶۶: ۳۴۴) بار دیگر در زمان ابوالغازی خان (حک: ۱۰۵۴-۱۰۷۴ه.ق) به مرزهای خوارزم حمله ور شدند. ولی او که با اطاعت نسبت به ایران، فقدان رقیب داخلی، قدرت خانان خیوه را به اوج رسانده بود به مقابله با آن‌ها درایستاده و طی چند مصاف موفقیت‌آمیز با قلماق‌ها و قزاق‌ها در مرز شمالی قلمرو خود، آن‌ها را مغلوب نموده و عقب راند (Munis & Agahi, 1999: 47). با پیشروی قلماق‌ها

اسفندیارخان، در ۱۰۵۲ه.ق/ ۱۶۴۲م، نیز ندر محمدخان، از حکمرانان اشترخانی، (حک: ۱۰۵۱-۱۰۵۷ه.ق/ ۱۶۴۱-۱۶۴۷م) خوارزم را ضبط کرده و نوه خود قاسم سلطان بن خسرو سلطان را به امارت آنجا گماشت (ابوالغازی بهادر خان، ۱۹۷۰: ۳۱۶-۳۱۷). شاه عباس دوم (حک: ۱۰۵۲-۱۰۷۷ه.ق/ ۱۶۴۲-۱۶۶۶م) نیز برای مقابله با این حریف، ابوالغازی بهادر خان را، که در اصفهان بود، یاری داد تا ضمن بیرون راندن اشترخانیان، در ۱۰۵۴ه.ق/ ۱۶۴۴م به حکومت خوارزم برسد. او تا پایان عمر روابط دوستانه اش را با دربار ایران حفظ نمود (اسنادی از روابط ایران و آسیای مرکزی، ۱۳۷۲: ۸۲-۸۳).

۷- تاخت و تازهای ایلات دشت قبیچاق

خان نشین خیوه از شمال به دشت قبیچاق می‌رسید که در این زمان با توجه به مهاجرت اوزبکان، بدست قزاق‌ها و قلماق‌ها افتاده بود. قزاق‌ها بقایای الوس جوچی و آق آورده بودند که بعد از فروپاشی آن الوس، در مرزهای شمال و شمال غربی خان نشین خیوه پراکنده شده بودند و در ادامه روند همیشگی تاخت و تاز ایلات بدوی دشت قبیچاق در مناطق یکجانشین خوارزم و ماوراءالنهر به قلمرو عربشاهیان تعرض می‌کردند (خنجی، ۱۳۸۴: ۴۱-۴۲، ۱۴۱، ۱۷۰). قلماق (قلموق)ها نیز مجموعه‌ای از چند ایل و عشیره مغولی بودند که در اواخر قرن هشتم در مغولستان صاحب قدرت شدند (گروسه، ۱۳۶۸: ۸۵۰-۸۵۱). این ایلات از نیمه قرن نهم، تاخت و تاز به ایلات ساکن در نواحی غربی و جنوب غربی قلمرو خود را آغاز کردند. با توجه به مهاجرت اوزبکان به ماوراءالنهر و خوارزم، و خالی شدن دشت قبیچاق، راه نفوذ این ایلات در دشت قبیچاق باز شده و دامنه تاخت و تاز آن‌ها تا اطراف رود سیحون می‌رسید (محمد حیدر دوغلات، ۱۳۸۳: ۹۲-۹۴،

در دشت قبچاق و سلطه آن‌ها بر ترکمن‌های مستقر در منقشلاخ در ۱۶۳۹م (گروسه، ۱۳۶۸: ۸۵۲)، یا دربار صفوی ارتباط یافته و دربار صفوی نیز سعی کرد از آن‌ها برای کنترل حرکات خوانین خویوه استفاده نماید. چنانکه در سال ۱۱۱۰هـ/ ۱۶۹۸م وقتی که شاه نیاز خان قزاق که با حمایت اشترخانین جانشین عربشاهیان شده بود، به نواحی شمالی خراسان در اطراف ابیورد حمله برد، با تحریک دربار صفوی قلماق‌ها به خویوه حمله کرده و شاه نیاز خان را مجبور به بازگشت نمودند. (نصیری، ۱۳۷۳: ۲۸۱-۲۸۳). بدین ترتیب پیدا است که حملات (یا حداقل ترس از حملات) ایلات قزاق و قلماق سبب نزدیکی خاندان عربشاهی به دربار صفوی می‌گردید.

نتیجه

هم زمان با تشکیل دولت شیعی مذهب صفوی در آغاز قرن دهم هجری، اوزبکان مستقر در دشت قبچاق، نیز صفحات شمالی قلمرو تیموریان در ماوراءالنهر و خوارزم را تصرف کرده، در هر دو منطقه به ترتیب خاندان شیبانی و عربشاهی زمام امور را در دست گرفتند. در ابتدای امر، علاوه بر اختلاف مذهبی، ادعای مالکیت اوزبکان نسبت به خراسان، عامل اصلی تصادم و درگیری آن‌ها با صفویان شد. اگر چه خاندان شیبانی این روابط خصمانه را تا زمان انقراض خود، ادامه دادند، ولی خاندان عربشاهی در مناسبات خود با صفویه به گونه‌ای دیگر عمل کردند. اساس مناسبات اینها با صفویه، مبتنی بر نوعی تناقض بود. آن‌ها با تعرض به مرزهای قلمرو صفوی و قتل، غارت، اسارت شیعیان و فروش آن‌ها به عنوان برده، با صفویه روابط دوستانه و صلح‌طلبانه مبتنی بر وفاق و همگرایی نیز داشتند که در آن علاوه بر ابراز دوستی و تبادل

سفیر، به ارسال گروگان به دربار پرداخته و خود را تحت حمایت شاه صفوی در آوردند. به گونه‌ای که با تأمل بر تاریخ این روابط می‌توان چهار دوره متمایز در سیر روابط این خاندان با صفویان مشاهده کرد. به نظر می‌رسد که یکی از علل اساسی این دوگانگی، موقعیت ژئوپلیتیک خوارزم و پیوند سستی آن با ایران باشد که به لحاظ اقتصادی و تاریخی در پیوند با ایران ولی به لحاظ مذهبی با آن اختلاف داشت. عربشاهیان نیز پس از غلبه بر خوارزم تحت تأثیر این دوگانگی واقع شدند. علاوه بر این اختلافات معیشتی و مذهبی، ادعای مالکیت بر ترکمن‌های شمال خراسان و تلاش برای کسب چراگاه‌های سرسبز حاشیه جنوبی قراقوم، آن‌ها را به ستیزه با صفویان سوق می‌داد در حالی که اختلافات شدید داخلی میان اعضای خاندان عربشاه و همچنین تضاد آن‌ها با شیبانیان ماوراءالنهر و تاخت و تازهای ایلات قزاق و قلموق مستقر در دشت قبچاق به قلمرو عربشاهیان نیز از جمله عواملی بودند که عربشاهیان را به حفظ وفاق و همگرایی با سلاطین صفوی وادار می‌کرد. که در نتیجه چنین روندی از نیمه قرن دهم به بعد، دولت عربشاهی خوارزم به عنوان حکومتی تحت حمایت و مطیع دربار ایران، تبدیل شده و تا پایان قرن یازدهم نیز این امر تداوم یافت.

پی‌نوشت‌ها

۱- عربشاهیان، فرزندان و نوادگان یادگار خان بودند که نسب خود را به هفت واسطه به شیبان خان، فرزند پنجم جوچی خان، می‌رساندند. نسب آن‌ها در جد چهارم خود (فولاد خان) با نسب شیبانیان یکی می‌شد. بدین معنی که فولادخان دو پسر داشت یکی ابراهیم اوغلان و دیگر عربشاه. فرد نخست جدّ اعلاّی شیبیک خان اوزبک (حک: ۹۰۵-۹۱۶هـ.ق/ ۱۴۹۹-۱۵۱۰م) و شیبانیان ماوراءالنهر بود و عربشاه جدّ اعلاّی فرزندان یادگار خان بود که در خوارزم

در تاریخ افضل که توسط حسن روملو، میر منشی قمی و اسکندر بیک منشی ادامه یافته است.

۵- یک بار در ص ۱۹۱-۱۹۲، تاخت و تاز اوزبکان در خراسان را بدون تمایز میان عربشاهیان و شیبانیان آورده و سپس شرح مقابله شاه تهماسب با آنها را به شیوه کاملاً توصیفی آورده است. در ص ۱۹۷ در شرحی مختصر و بدون ذکر مأخذ از اتحاد حاجم خان (بدون معرفی دقیق وی) با شاه تهماسب و ارسال پسر به عنوان گروگان و دخترش به عنوان نامزد حیدر میرزا پسر شاه تهماسب خبر داده و آن را بدون توضیح رها می‌سازد. در ۱۹۹ نیز با استناد به حسن روملو، از اعزام سفیران خیوه به دربار شاه اسماعیل دوم خبر داده، که خطا است و این مطلب از نوشته حسن روملو بر نمی‌آید.

۶- از جمله اینها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۴، «خانات خیوه»، و نیز:

Encyclopaedia Of Islam, (new edition), “shībānīds”, vol.8:428; Encyclopaedia Of Iranica, “ARABŠĀHĪ”, “Central Asia”, part VI, vol4:183.

۷- شاید بتوان آن را صورت مقلوب ایلبارس دانست.

۸- در این باره سندی در دست نیست و این مطلب مبتنی بر استنباط عقلانی است که از طریق قیاسی بدست آمده است. بدین معنی که اگر اهالی خوارزم قبلاً ایلبارس را نشناخته بودند، چگونه و از کجا می‌فهمیدند در آن سوی سیحون و در قلب دشت قیچاق، خانی متعصب و دین دار همچون ایلبارس وجود دارد که هم انگیزه و هم توان مقابله با صفویان را دارد؟ هم چنین بابر میرزا نیز همچون ایلبارس، به خاطر دشمنی با شیبانیان، با شاه اسماعیل متحد شده بود. محمد حیدر دو غلات در باره بابر میرزا بعد از علبه بر ماوراءالنهر با کمک سپاه قزلباش در رجب ۹۱۷ هـ ق آورده که او تشیع را در آنجا، رسمیت داد. در نتیجه مردم سمرقند که مشتاقانه منتظر بازگشت بابر میرزا بودند، نسبت به او بدبین شدند. سرانجام به خاطر اصرار او در همراهی با قزلباشان «صورت اشتیاق، که قبل از این غایبانه به پادشاه داشتند، در هم شکست» (محمد حیدر دوغلات، ۱۳۸۳:

به حکومت رسیدند و از این طریق بنی اعمام شیبانیان محسوب می‌شدند. (ابوالغازی خان، ۱۹۷۰: ۱۸۲-۱۸۳). لذا محققان جدید این خاندان را بخشی دیگر از شیبانیان به حساب آورده و با نامهای شیبانیان خوارزم، عربشاهیان و یادگار خانیان نامیده‌اند. (نک:

Encyclopaedia Of Islam, (new edition), “shībānīds”, vol. 8: 42 Bosworth, 2004: 546; vol.1: 437, (8 “ARABŠĀHĪ” Iranica),

۲- آغاز این اختلاف به زمان قتل بورکه (بوراکه، برکه، برکا) فرزند یادگارخان بر می‌گردد. وی در خدمت ابوالخیر خان شیبانی (پدر بزرگ شیبیک خان) بود و منصب سپهسالاری وی را داشت و گویا برادران و برادرزادگان وی نیز همراه شیبیک خان بودند (ماگهان، ۱۲۹۳، ج ۲: ۱۴، ۱۵)، اما شیبیک خان، بورکه را به قتل رسانده و در نتیجه، ایل و اردوی تحت فرمان وی از شیبانیان جدا شدند. بدین ترتیب در حالی که بخش اعظم طوایف اوزبک همراه شیبانیان به ماوراءالنهر مهاجرت کردند، طوایف و تیره‌های منسوب به بورکه تحت فرمان فرزندان وی در اطراف سیر باقی ماندند. (Munis&Agahi, 1999:28).

۳- خاندانی حکومت‌گر که به واسطه خویشاوندی با شیبانیان، توانستند پس از انقراض آنها در ۱۰۰۸ هـ ق/ ۱۵۹۹-۱۶۰۰م، قدرت را در قلمرو شیبانی به دست گرفته، خود را جانشین شیبانیه‌ها سازند. حکومت این خاندان بر ماوراءالنهر تا ۱۱۶۰هـ ق/ ۱۷۴۷ قریب به یک قرن و نیم تداوم یافت. این خاندان به مناسبت نام اجداد خود به جانیان، طغایموریان نیز معروف هستند. برای اطلاع بیشتر نک: دانشنامه جهان اسلام، ج ۹، ذیل «جانیان»؛

Encyclopaedia Of Iranica “Central Asia”, part VI, vol: 345 Bosworth, 2004:549-552.

۴- وی در این نقل و مقابله روایات مختلف توانسته سه دسته روایت درباره تاریخ عربشاهیان در نیمه اول قرن دهم را بدین گونه دسته‌بندی و معرفی نماید: الف- شجره ترک ابوالغازی خان به عنوان روایات مورخان خیوه ب- روایت قاضی احمد غفاری که در برخی از متون صفوی همچون عبدی بیگ شیرازی پیگیری شده است. ج- روایت افضلی

داده باشد. پس از وی فرزند خردسال خداداد خان را به خانی برداشتند و شخصی را به آتالیقی (= اتابکی) وی تعیین کردند اما با بروز بیماری آبله او نیز درگذشت (فندرسکی، ۱۳۷۳: ۳۱۸). این وقایع که بر انوشه بسیار گران بود او را به ترک دنیا واداشت در نتیجه در ۱۱۰۵ هـ.ق/ ۱۶۹۴م با عبور از ایران، عازم سفر حج شد و گویا پس از انجام سفر حج، دولت صفوی وی را در تبریز متوقف ساخت (نصیری، ۱۳۷۳: ۹۰، ۱۸۹) بدین ترتیب تشمت و آشفتگی در قلمرو خانات خیوه به ظهور پیوست و از سبجانقلی خان، حکمران اشترخانی ماوراء النهر، و شاه سلطان حسین صفوی در خواست حکمران نمودند. سبجانقلی خان، فردی موسوم به کل (گل؟) محمد را برای حکومت آن‌ها فرستاد و دربار ایران نیز بابا سلطان پسر حمزه سلطان، از اعقاب خاندان عربشاهی را، که در ایران بود، با نام ولی محمد خان ملقب نموده و در ذی الحجه ۱۱۰۶ هـ.ق/ ژوئیه ۱۶۹۵م به عنوان ابوالغازی خان دوم و همراه با سرداران خود برای حکومت خیوه فرستاد. اگر چه او موفق شد تا کل (گل؟) محمد خان را کنار زده و در ذی الحجه ۱۱۰۷ هـ.ق/ ژوئیه ۱۶۹۶م تخت خانی را تصاحب کند، اما در مهار لگام گسیختگی ایلات اوزبک و ترکمن منطقه، توفیقی نیافت و بالاخره با بی توجهی دربار شاه سلطان حسین و مداخلات و توطئه های جدی سبجانقلی خان، مقدمات شکست وی فراهم شد. سبجانقلی خان، شاه نیاز، از خوانین قزاق را به حکومت خوارزم تعیین و به مبارزه با ابوالغازی خان مأمور کرد. او نیز ابوالغازی خان را در اواخر ۱۱۰۸ هـ.ق/ اوایل ۱۶۹۷م به قتل رساند. (نصیری، ۱۳۷۳: ۹۰-۱۳۵، ۹۱-۱۸۶، ۱۴۰-۱۹۰؛ فندرسکی، ۱۳۷۳: ۳۱۹-۳۲۴؛ محمد یوسف منشی، ۱۳۸۰: ۲۴۵) مرگ وی علاوه بر انقراض سلسله عربشاهی، نفوذ و استیلای یکصد ساله ایران بر خوارزم را نیز برانداخت.

۱۱- برای اطلاع از روابط این خوانین قزاق با دولت مرکزی ایران نک: رحمتی، ۱۳۸۷: ۴۷-۵۹

۱۲- برای اطلاع بیشتر درباره این الوس‌ها حدود آن‌ها نک: Barthold, 1956: 113-115; ۶۴۳-۶۴۲، ۱۳۶۸: ۵۳۵، گروسه،

۳۷۸-۳۷۷). در قیاس با این مورد، می‌توان تصور کرد که ایلبارس نیز به خاطر دشمنی با شیبانیان با اسماعیل متحد شده و به پاداش این اتحاد به حکومت خوارزم بازگردانده شده و تشیع را رسمیت بخشیده، اما همچون سمرقند، در خوارزم نیز بزرگان سنی مذهب منطقه از این امر ناخرسند بودند ولی برخلاف بابر میرزا، ایلبارس به اتحاد خود با صفویان وفادار نماند و با شورشیان محلی همراه شد. همچنان که منابع گورکانی، درباره اتحاد بابر میرزا و قزلباشان و همراهی با شیعیان، تعمداً و کاملاً سکوت ورزیده اند (در این باره نک: محمد حیدر دوغلات، ۱۳۸۳: ۷۳۱-۷۳۲ تعلیق شماره ۲۲۵)، به نظر می‌رسد که مورخان خیوه (و در صدر آن‌ها ابوالغازی خان) نیز عمداً این اتحاد ایلبارس و شاه اسماعیل را مسکوت گذاشته باشند.

۹- منابع نام این شهر را خجند (خنجد؟) نوشته‌اند اما در شمال خراسان هیچ شهر یا ناحیه‌ای به این نام شناخته شده نیست. به نظر می‌رسد که چنانکه برگل نیز به درستی در تعلیقات خود بر فردوس الاقبال اشاره کرده‌اند، خجند تصحیفی از نام فچند باشد که همان فوچان کنونی است (Munis & Agahi, 1999: 553، تعلیق شماره ۱۵۹).

۱۰- انوشه خان در اوایل ۱۰۹۸ هـ.ق/ ۱۶۹۷م تصمیم به حمله به بخارا گرفت ولی جمعی از سپاهیان اوزبک علیه وی قیام کرده و او را نابینا ساختند و فرزندش خداداد خان را به جای وی به خانی برداشتند ولی برادر کهنترش اورنک (اوزبک) او را به قتل رسانده و خود به خانی نشست. (فندرسکی، ۱۳۷۳: ۳۱۸؛ محمد یوسف منشی، ۱۳۸۰: ۲۳۸) اما او نیز راه پدر را ادامه داده و در غیاب سبجانقلی خان، خان اشترخانی ماوراءالنهر، در ۱۰۹۸-۱۰۹۹ هـ.ق/ ۱۶۸۷-۱۶۸۸م به بخارا تاختن برد و ولی با مراجعت بخشی از سپاه ماوراءالنهر، شکست بر وی افتاده و عقب نشینی کرد. او که شکست خود را به امیران و سرداران خود مربوط می‌دانست بر آن‌ها خشم گرفته و آن‌ها هم داستان شده وی را زهر داده و به قتل رساندند (محمد یوسف منشی، ۱۳۸۰: ۲۴۰-۲۴۵). از فحوای کلام محمد یوسف منشی (۱۳۸۰: ۲۴۵) بر می‌آید که این واقعه در ۱۰۹۹ هـ.ق/ ۱۶۸۸م رخ

گرفت و با نابود کردن دیگر شعبات خاندان شیبانی تا ۹۹۰هـ.ق/۱۵۸۲م، سلطه خود را بر همه قلمرو شیبانی از بلخ تا دشت قبچاق گسترش داد. با درگذشت اسکندر خان در ۹۹۱هـ.ق/۱۵۸۳م به عنوان خان بزرگ تعیین شد. او سپس در مکاوحت با دولت گورکانی هند، بدخشان و در مخلصمت با خانان جغتای کاشغر و ختن و در مبارزه با دولت صفوی و با استفاده از آشوب‌های داخلی ایران بعد از مرگ شاه تهماسب، همه خراسان از هرات تا دامغان و استرآباد زیر سلطه گرفت و در آخرین مرحله، واحه خوارزم را نیز از عربشاهیان منتزع نمود. بدین ترتیب حکومت خاندان شیبانی را به یک امپراتوری بزرگ مبدل ساخت. اما با اختلاف وی با فرزندش عبدالؤمن خان و مرگ وی که در پی آن، در ۱۰۰۶هـ.ق/۱۵۹۷-۱۵۹۸م، در سن ۶۶ سالگی، رخ داد، همه این نواحی از آن‌ها بازپس گرفته شد. برای اطلاع بیشتر نک: محمدیار بن عرب قطغان، ۱۳۸۵: ۲۲۰-۳۶۲؛ اسکندر منشی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۳۸۶-۳۹۰؛ ۴۱۱-۴۱۴؛ ۴۶۴، ۴۶۸؛ بارتون، ۱۹۹۵: ۷-۳۳؛

Encyclopaedia Of Iranica, "abd-allah.b.iskandar", vol.1: 184

منابع

- ۱- ابوالغازی بهادر خان (۱۹۷۰) *شجره ترک*، تصحیح و ترجمه بارون دمزون، آمستردام.
- ۲- استخری، ابراهیم بن محمد (۱۳۶۸) *المسالک و الممالک*، ترجمه فارسی کهن، تصحیح ایرج افشار، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۳- اسکندر منشی (۱۳۸۲) *تاریخ عالم آرای عباسی*، به اهتمام ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- ۴- اسنادی از روابط ایران با مناطقی از آسیای مرکزی. (۱۳۷۲). تهران: وزارت خارجه.
- ۵- افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت الله (۱۳۷۳) *نقاوه الآثار فی ذکر الاخیار*، تصحیح احسان اشراقی، تهران: علمی فرهنگی.

۱۳- رابطه ترکمانان با دولت مرکزی در عهد صفویه خود بحثی جداگانه است و نگارنده امیدوار است که در مقاله مستقل دیگری آن را مورد بررسی قرار دهد. بنا براین در این مقال، فقط به نقش این ایلات در روابط فیما بین عربشاهیان و دولت صفوی پرداخته شده است.

۱۴- این پنج پسر عبارت بودند از سفیان (صوفیان) خان، بوجقه (بوجقا، بوجغا) خان، اوانش (اوانش، الوس)، قال (قهای، ابویوسف) و اغطای (اقتای)، پسران دیگر عموی پدرشان، آمنک (محمد امین) و البته در منابع در خصوص تقدم و تأخر آن‌ها اختلافاتی دیده می‌شود.

۱۵- جهت اطلاع بیشتر نک:

Barthold, 1956: 113-115, 127; Ross, 1899: 193

۱۶- برای اطلاع بیشتر در این باره نک: دیکسون، ۱۹۵۸، ضمیمه اول: ۳۵-۳۹ که با نقد، بررسی و مقابله روایات مختلف مربوطه، به چگونگی نقش شاه صفوی و درباریان ایران در این ماجرا پرداخته است.

۱۷- اسکندر خان فرزند جانی بیگ سلطان (حک: ۹۶۸-

۹۹۱هـ.ق/۱۵۶۱-۱۵۸۳م) هشتمین خان بزرگ در خاندان شیبانی بود. فرزندان و برادرزادگانش، او را در شعبان ۹۶۸هـ.ق مه ۱۵۶۱م (در بخارا به خانی تعیین کردند. اگر چه ظاهراً اسکندر، خان بود اما عملاً همه قدرت در دست عبدالله خان بود. وی، در جمادی الثانی ۹۹۱هـ.ق/مه ۱۵۸۳م در بخارا از دنیا رفت. برای اطلاع بیشتر درباره زندگی وی نک: (محمد یار بن عرب قطغان، ۱۳۸۵: ۱۲۷، ۲۰۲-۲۰۴، ۲۲۵-۲۲۶، ۲۵۳)

۱۸- عبدالله خان دوم (حک: ۹۹۱-۱۰۰۶هـ.ق/۱۵۸۳-۱۵۹۸م) نهمین و مشهورترین خان شیبانی بود که می‌توان او را دره العقد این خاندان دانست. او فرزند اسکندر خان و در ۹۴۰هـ.ق/۱۵۳۳م به دنیا آمد و دوران کودکی را همراه پدر، در کریمیه گذراند. با شروع جنگ داخلی در خاندان شیبانی از ۹۴۶هـ.ق/۱۵۳۹م، عبدالله خان توانست بر دامنه قدرت خود افزوده و در رقابت با دیگر اعضای خاندان شیبانی، در سال ۹۶۴هـ.ق/۱۵۶۱م پدر خود اسکندر را به خانی تعیین کرد و خود به عنوان سپهسالار زمام همه امور را در دست

- ۱۸- روملو، حسن بیگ (۱۳۵۷) احسن التواریخ، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: بابک.
- ۱۹- طهران‌ئی، محمد شفیع (۱۳۸۳) مرآت واردات، تصحیح منصور صفت گل، تهران: میراث مکتوب.
- ۲۰- عالم آرای شاه اسماعیل (۱۳۴۹) تصحیح اصغر منتظر صاحب، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۲۱- عالم آرای شاه تهماسب (۱۳۷۰) تصحیح ایرج افشار، تهران: دنیای کتاب.
- ۲۲- عبدی بیگ شیرازی (۱۳۶۹) تکمله الاخبار، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: نشر نی.
- ۲۳- غفاری فرد، عباسقلی (۱۳۷۶) روابط ایران و اوزبکان، تهران: وزارت امور خارجه.
- ۲۴- فندرسکی ابوطالب (۱۳۷۳) تحفه العالم، ضمیمه دستور شهریاران، تصحیح محمد نادر نصیری مقدم، تهران: بنیاد موقوفات دکتر افشار.
- ۲۵- قزوینی، ابوالحسن (۱۳۶۷) فوائد الصفویه، تصحیح مریم میراحمدی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی،
- ۲۶- کاتبی، سیدی علی (۲۵۳۵) مرآت الممالک، تصحیح علی گنجه لی و احمد تفضلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۲۷- گروسه، رنه (۱۳۶۸) امپراتوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۲۸- لین پول، استانیلی (۱۳۷۰) تاریخ دولتهای اسلامی و خاندان‌های حکومتگر، ترجمه صادق سجادی، تهران: نشر تاریخ ایران.
- ۲۹- ماگهان (۱۲۹۳ ه. ق) سیاحتنامه خیوه، ترجمه به ترکی، استانبول.
- ۳۰- محمد حیدر دوغلات (۱۳۸۳) تاریخ رشیدی، تصحیح عباسقلی غفاری فرد، تهران: میراث مکتوب.
- ۶- بارتولد (۱۳۵۸) گزیده مقالات، ترجمه کریم کشاورز، تهران: امیرکبیر.
- ۷- ----- (۱۳۷۶) تاریخ ترک های آسیای میانه، ترجمه غفار حسینی، تهران: توس.
- ۸- بارتون اودری (۱۳۸۵) «کشمکش های سیاسی صفویان و ازبکان»، ترجمه رسول عربخانی، نامه تاریخ پژوهان، سال ۲، شماره ۵، (از ص ۳ تا ص ۳۵).
- ۹- بوستانی بخارایی، میرزا عبدالعظیم (۱۳۸۸) تحفه شاهی، تصحیح، تحشیه و تعلیق نادره جلالی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۱۰- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۷۴) تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، تهران: نشر علم.
- ۱۱- تتوی، قاضی احمد - قزوینی، آصف خان (۱۳۷۸) تاریخ الفی، تصحیح علی آل داود، تهران: کلبه- فکر روز.
- ۱۲- جلال منجم (۱۳۶۶) تاریخ عباسی یا روزنامه ملا جلال، تصحیح سیف الله وحید نیا، تهران: وحید.
- ۱۳- حسینی استرآبادی، حسن بن مرتضی (۱۳۶۶) تاریخ سلطانی (از شیخ صفی تا شاه صفی)، تصحیح احسان اشراقی، تهران: علمی.
- ۱۴- خنجی، فضل الله بن روزبهان (۱۳۸۴) مهمان نامه بخارا، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: علمی فرهنگی.
- ۱۵- دانشنامه جهان اسلام (۱۳۸۹) ج ۱۴، «خانات خیوه»، نوشته محسن رحمتی
- ۱۶- رحمتی، محسن (۱۳۸۷) «روابط خان نشین خیوه با دولت مرکزی ایران از سقوط صفویه تا مرگ نادرشاه»، فصلنامه پژوهش‌نامه تاریخ، سال ۴، شماره ۱۳، (از ص ۴۷ تا ص ۵۹).
- ۱۷- رشیدالدین فضل الله (۱۳۶۷) جامع التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، تهران: اقبال.

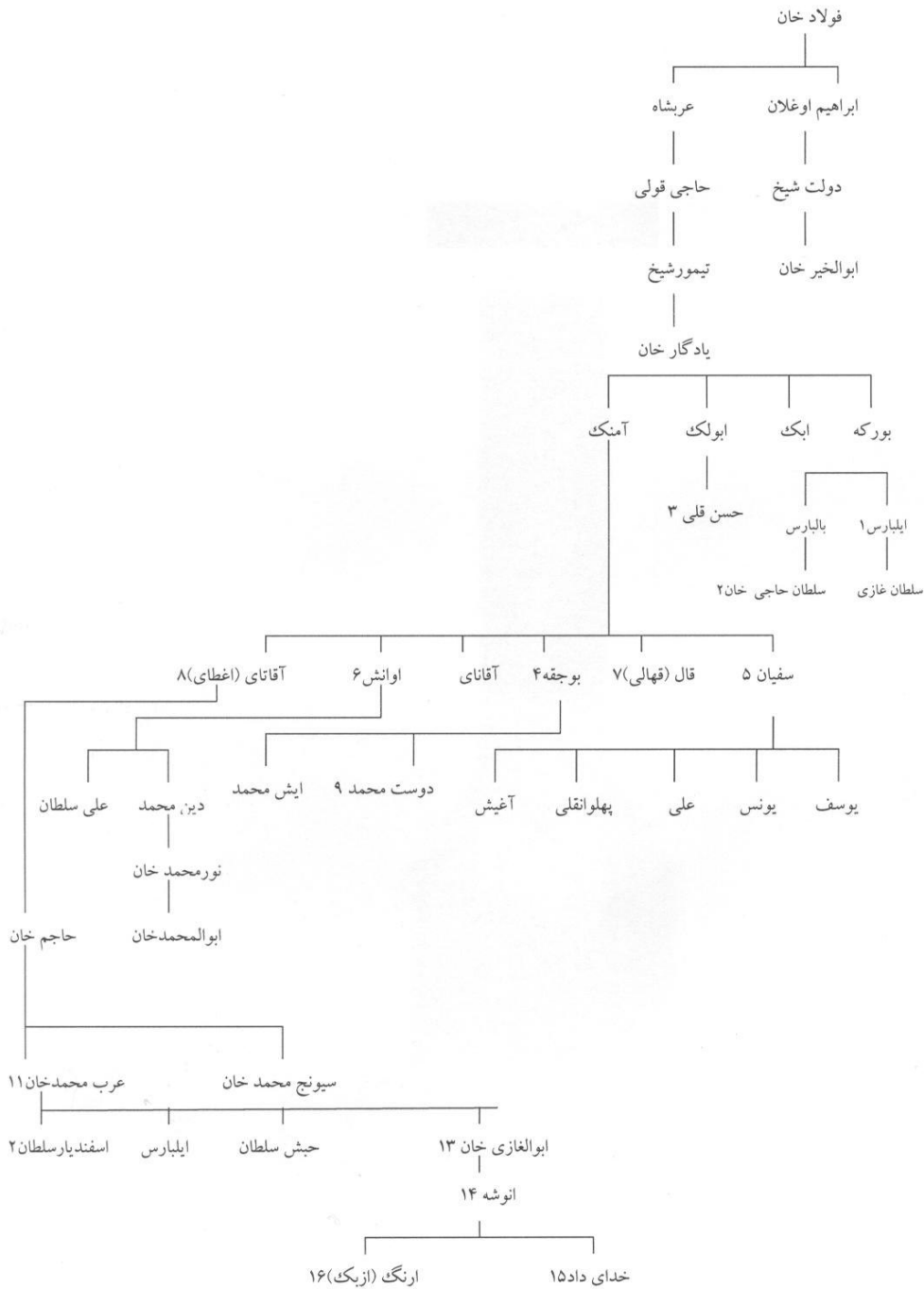
- 43- Encyclopaedia Of Islam (new edition), “*shībānīds*”, By (R.D.mc chesney).
 44- Encyclopaedia Of Iranica, “*Abd-allah.b.Iskandar*”, By (Y. Bregel).
 45- Encyclopaedia Of Iranica, “*’ARABŠĀHĪP*”, By (Y. Bregel).
 46- Encyclopaedia Of Iranica, “*Central Asia*”, part Vi, By (R.D.mc chesney)
 47- Munis, shir Muhammad mirab and Agahi Muhammad reza mirab (1999) *Firdaws ah-iqbal*, Translated and annotated by Yuri Bregel, Leiden.Boston.Koln:Brill.

- ۳۱- محمد یار بن عرب قطغان (۱۳۸۵) *مسخر البلاد*، تصحیح نادره جلالی، تهران: میراث مکتوب.
 ۳۲- مروی، محمد کاظم (۱۳۷۴) *تاریخ عالم آرای نادری*، تصحیح محمد امین ریاحی، تهران: علمی.
 ۳۳- مستوفی، محمد محسن (۱۳۷۵) *زبده التواریخ*، تصحیح بهروز گودرزی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر افشار .
 ۳۴- محمد یوسف منشی (۱۳۸۰) *تذکره مقیم خانی*، تصحیح فرشته صرافان، تهران: میراث مکتوب.
 ۳۵- منشی قمی، قاضی احمد بن حسین (۱۳۸۳) *خلاصه التواریخ*، تصحیح احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران.
 ۳۶- نصیری، محمد ابراهیم بن زین العابدین (۱۳۷۳) *دستور شهریاران*، تصحیح محمد نادر نصیری مقدم، تهران: بنیاد موقوفات دکتر افشار.
 ۳۷- واله قزوینی، محمد یوسف (۱۳۷۲) *خلد برین «ایران در روزگار صفویان»*، تصحیح میر هاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات دکتر افشار.
 ۳۸- ----- (۱۳۸۲) *خلد برین «ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم»*، تصحیح محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

منابع لاتین

- 39- Barthold (19۰6) *History of semirchie*, in Four Studies on the history of Central Asia, translated to English By minorsky, Leiden.
 40- Bosworth (2004) *the Islamic dynasties*, The new Islamic Dynasties, London.
 41- Ross, Denison (1899) *the heart of Asia*, London.
 42- Dickson, martin.b (1957) *Shah Tahmasb and the Uzbeks*, (unpublished thesis) Princeton university.

نسب نامه عربشاهیان





Archive